واقع بینی در شریعت اسلامی (1)

آصفی، محمد مهدی

رویهمرفته می‏توان شرائع آسمانی و همچنین‏ قوانینی را که مردم برای تنظیم زندگانی‏ اجتماعی و فردی خود وضع نموده‏اند از لحاظ واقع‏بینی و خیال‏پردازی به‏ سه دسته تقسیم نمود.

دسته‏ای از قوانین چنان بلندپرواز و خیالی وضع شده‏اند که بزحمت می‏توانند با واقع زندگانی اجتماعی مطابقت نمایند.

این دسته از قوانین بکار هیچ یک از مشکلاتی که مردم در زندگانی واقعی با آن‏ روبرو و دست بگریبان هستند نمی‏خورد.

چه مردم در همین اجتماع و روی همین‏ زمین با همه خرابیها و مشکلات و پیچ و خمهائی که دارند زندگی می‏کنند،و نیاز بوجود قوانینی دارند که آنانرا از معضلات‏ زندگی رهانیده و زندگانی روزانه ایشان را با همه خرابیهائی که دارد،تامین نماید.و روی این پایه قانون‏گزار باید دستخوش‏ خیالات و اوهام دور و دراز خود نشود. آدمی موجودی است که نه می‏توان او را فرشته نامید و نه شیطان،اما می‏تواند که هم این باشد و هم آن.از اینرو قانونی‏ که برای تنظیم زندگانی این مردم وضع‏ می‏کنند باید در خور وضع واقعی همین مردم‏ باشد و با خصوصیات فردی و اجتماعی‏ همین مردم سازش داشته باشد.

در انجیل میخوانید که اگر کسی بجانب‏ چپ شما طپانچه‏ای نواخت جانب راست خود را هم بر او عرضه دارید و چنانچه کسی‏ ردای شما را ربود قبای خود را هم بر او عرضه بدارید.

بی‏گمان این قانون دورنمای زیبائی دارد و از آفاق بلند محبت و نوع‏دوستی حکایتها می‏کند اما باید دید که این دورنمای مهر و محبت و مظهر بلند انسانیت،با همه‏ زیبائی که دارد،تا چه اندازه صلاحیتی برای‏ اجراء در اوضاع آشفته اجتماعی دارد و با چنین قانونی می‏توان اوضاع درهم اجتماعیرا تنظیم نمود یا نه؟و آیا بدینوسیله میتوان به‏ تجاوزات و تعدیلهای ناروای این و آن خاتمه‏ داد یا نه؟...

اسلام می‏گوید(و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب)و همه این زیبائی و جمال‏ و دورنمای مهر و انسانیت را که انجیل‏ موردنظر میگیرد فدای واقعیت اجتماعی‏ مینماید.

نظام اشتراکی کمونیسم از آن جمله‏ تنظیماتی است که بیشتر برپایه اوهام و خیالات تکیه دارد و عنایتی بواقع اجتماعی‏ و شرائط واقعی زندگانی ندارد.

بی‏گمان تصوراتی که مارکس از اشتراکیت‏ دارد و اساسی که او برای اشتراکیت میگذارد زیبندگی مخصوصی دارد و هر بیننده‏ایرا از دور مجذوب زیب و فر خود مینماید.

اما باید دید که این تصورات ندرو و دراز تا چه اندازه با واقع اجتماعی مردم سازش‏ دارد؟

ساختمان بیولوژی و روان آدمی در همه‏ افراد یکسان نیست،یکی بیمار باین دنیا گام میگذارد و دیگری سالم و یکی ناتوان‏ و دیگری توانا،یکی با فکر سالم و دیگری‏ با فکری ضعیف.

این واقعیتی است که روز و شب از نزدیک با آن تماس داریم،با این خصوصیت‏ چگونه می‏توان برای خیالات دوردست‏ و اوهام مارکس ارزشی قائل شد و اختلافات‏ بیولوژی و روانی را انکار کرد تا افکار مارکس را سر و صورتی داد.

کارل مارکس در اکتشاف افکار و نظریات‏ اقتصادی خود زحمات بسیار کشیده و مذهبی‏ در اقتصاد و سیاست از خود بیاد گذاشته‏ که زیبندگی مخصوصی از دور دارد،اما با این حال بکار مردم نمی‏خورد و در خور هیچ‏یک از شرائط واقعی اجتماع نیست.

مارکسیسم تا بحال در هیچ یک از مجالهای‏ زندگانی صلاحیتی از خود در تطبیق نشان‏ نداده و دوره مقدماتی خود را هنوز تا بآخر نرسانده.از اینرو هیچگونه قضاوتی از طرفداران یا مخالفین مارکس درباره نظریات‏ سیاسی و اقتصادی او مورد ندارد و مخصوصا پیروان او برای دفاع از افکار او هیچ مدرک‏ زنده‏ای در دست ندارند.

اضافه بر آنچه گذشت عدم موفقیت نظام‏ مارکیسم در تطبیق از نخ ستن بیش از هر چیز دیگر نشان عدم صلاحیت نظام اشتراکی‏ است.

داستان جزیره(ایتوپی)و مدینه فاضله‏ فارابی و جمهوریت افلاطون خود نمونه‏های‏ دیگری از خیال‏پردازی بشری است.

اینگونه اوهام از آنجا که فاصله بسیاری‏ با واقع اجتماعی مردم دارد صلاحیتی برای‏ اجراء در هیئت اجتماعی ندارد و بکار مشکلاتی که مردم روزانه،با آنن دست‏ بگریبان هستند نمیخورد و بهیچ رو نمیتواند نقش موثری در بحرانهنای اقتصادی و سیاسی‏ داشته باشد.

از داستان جمهوریت افلاطون یا مدینه‏ فاضله فارابی یا داستان جزیره ایتوپی یا داستانهای خیالی دیگر نمیتوان در اصلاح اوضاع‏ اجتماعی استفاده نمود...این در خصوص‏ آندسته شرایعی است که تماس نزدیکی با واقع‏ زندگانی ندارد و بیشتر با خیالات و اوهام‏ سازگار است.

(حج اکبر)

حج اکبر بود از بنده‏ای آزاد کنی‏ نه دل او همه دلهای جهان شاد کنی‏ سربلندی همه آنست که با دست بلند قفسی بشکنی و طایرش آزاد کنی‏ نشود کم ز مقاما تو این مرشد حق‏ گر بدام هوس افتادی ارشاد کنی‏ اجر تو بانی مسجد بر حق بیشتر است‏ خانهء خانه خرابی اگر آباد کنی‏ یاری و مردمی آنروز کنی در همه عمر که بپا خیزی و افتاده‏ای امداد کنی‏ زندگی معنی‏اش اینست که اندر همه عمر دل بدست آری و از خسته‏دلان یاد کنی‏ داد و بیداد ز بیدادیت ای دادرسی‏ که بدادی نرسیده ز چه بیداد کنی؟ یک سر مو نشود کم ز غمت(طالع)زار هرچه از دست بشر ناله و فریاد کنی

عبد الله طالع-همدانی